

ایمان زندانبان آزادی است

کسی که به عقیده‌ای ایمان دارد به راست بودن آن عقیده شک نمی‌کند. " راست بودن دستکم در این گفتار به معنای درست بودن و حق بودن است". کسی که پیروی از کسی یا چیزی می‌کند رنج اندیشیدن و شادی دانستن را از خود دور می‌سازد. سوی نگرش و بینش پیرو را عقیده‌اش برای او پیش نویس کرده است. پیرو نه حقی و نه توانایی آنرا دارد که از راه خرد خودش نیکی و بدی را شناسایی کند پس او پاسخگوی بازده یا پیاوند کردار خود هم نیست.

کسی که راست بودن عقیده‌ی دیگران را باور ندارد سوی نگرش او در راستای جهان‌بینی خودش است گرچه جهان‌بینی او هم از انبوه آگاهی‌ها و دانشی ساختار دارد که او از دیگران گرفته است. خوداندیش باید رنج اندیشیدن را بر خود هموار کند تا در اندیشه‌های دیگران به کاوش بپردازد و بتواند شیرهای آنها را در بینش خود بیامیزد. او نه تنها پاسخگوی کردار خودش بلکه نگران بازدهی کردار کسانی است که از عقیده‌ای پیروی می‌کنند. یعنی کسی که دارای اندیشه‌ای روشن است، جهان‌بینی خود را بر راستی استوار کرده است، او از گزند پیاوند عقیده‌های دیگر برکنار نیست.

برخی روشنفکران، که روشنفکری را آموخته‌اند، می‌گویند که " ما با عقیده‌ی دیگران کاری نداریم" این گروه به مردمی می‌مانند که بگویند " ما با چاه‌هایی فاضلاب همسایگان کاری نداریم، ما آب از چاه زمین خودمان می‌نوشیم" ولی این کسان باید از آب‌هایی بنوشند که بوی آبریزگاه همسایگان را می‌دهد. همانگونه که آب‌های زیرزمین به هم پیوند دارند و جریان آلودگی آب از قانون‌های سیاسی و عقیده‌ها پیروی نمی‌کند، آلودگی کردار پیروان شریعت هم در روی زمین دست و پاگیر هر روشنفکر به ویژه هر خوداندیش خواهد بود.

این است که روشنفکر نه تنها پاسخگوی کارهایی که انجام می‌دهد هست بلکه پاسخگوی کارهایی است که او در انجام دادن آنها کوتاهی می‌کند یا نکرده است. والیان اسلام برای پایداری شریعت، از اوامر الله پیروی می‌کنند، از هیچ تبه‌کاری و دروغ‌نوی روی‌گردان نیستند. آنها در برابر الله مسئولیت دارند نه در برابر مردم، آنها از شریعتی پیروی می‌کنند که حق خودبودن را از انسان می‌گیرد. بنابراین، نباید کردار آنها را نکوهش کرد، نقد کردار آنها ستمکاری بر آنهاست، آنچه که باید به نقد کشیده شود عقیده‌ی آنهاست، باید حق حکومت کردن الله بر مردمان را از الله گرفت تا دست ستم والیان او کوتاه شود. روشنفکری که می‌گوید مردم در اجرای عقیده‌های خود آزاد هستند به کردار حکومت مطلق الله و ستمکاری و مردم‌آزاری والیان او را می‌پذیرد. چنین کسی بشر آزاد را نمی‌شناسد که بتواند از حقوق بشر سخن بگوید.

کسی که به عقیده‌ای ایمان دارد نمی‌تواند آن را نقد و بررسی کند، چون این کس هر پدیده‌ای را در تاریخخانه‌ی ایمانش باز می‌کند و در این تاریکی هر بخشی را از دریچه‌ی ایمانش شناسایی می‌کند. بنابراین اسلام سازان " راستین"، که برای نجات ایمان خود با تار و پود دروغ کرباس " راستین" می‌بافند فریبکارانی را می‌مانند که سرکه را در شیشه‌های زیبای شراب می‌فروشند.

کسی که عقیده‌ای را آگاهانه رد می‌کند، چون او ناراستی و نادرستی‌های آن عقیده را شناخته است، او نباید در برابر پدیده‌ای که جامعه را آلوده می‌کند خاموش بماند، او هم کسی از کسان همان جامعه است. روشن‌اندیش پلایشگر عقیده‌های کهنه یا آفریننده‌ی عقیده‌ی تازه نیست بلکه او روشنگر کاستی‌ها و پستی‌های عقیده‌هایی است که او شناسایی و رد کرده است. روشنفکران خاموشی، که به عقیده‌ی مردم کاری ندارند، که ماهیت اسلام را نقد و بررسی نمی‌کنند، باید پاسخگوی ستمی باشند که بر مردم ایران می‌گذرد. روشنفکرانی که تنها از کردار متولیان اسلام انتقاد می‌کنند ستمکارند. چون مسلمان از عقیده‌ی خود پیروی می‌کند، او به الله ایمان دارد، او مسئول پیاوند کرداری که از سوی الله بر او امر می‌شود نیست. تبه‌کاران در کاری سزاوار نکوهش هستند که از دانش خودش نیکی و بدی را شناسایی می‌کنند. نکوهش " کشتار نامسلمانان"، که از حکم جهاد برمی‌خیزد، ستم بر مجاهدین، و نکوهش نکردن جهاد در اسلام، ستمکاری بر انسانیت است. با دروغ نمی‌توان روی شب را سپید کرد با گفتن دروغ هم نمی‌توان جهاد را از اسلام جدا کرد. کشتار انسان‌ها در هر زمان و مکانی ننگین و دور از انسانیت و راستی است. انسان راست‌منش باید آگاهانه و به روشنی بیزای خود را از حکم جهاد در اسلام نشان دهد و نکوهش مجاهدین اسلامی از برآیند این بیزاری پیدا می‌شود. البته در این نوشتار به کسانی هم برخورد می‌شود که روشن‌اندیش هستند ولی با خرد کاربند خود ریشه‌ی آلودگی‌های جامعه را بررسی نمی‌کنند. اگر دروغ در منش کسی رخنه کرده باشد او ناخودآگاه نمی‌خواهد با راستی سخن بگوید. این است که او، در خاموش ماندن، هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهد.

برخی از روشنفکران که، راز گشودن دشواری‌های اجتماع ایران را از کتاب‌ها، فرمول‌ها و قانون‌های بیگانگان یاد گرفته‌اند، خوداندیش نیستند. آنها مانند والیان اسلام به روش و شیوه‌ی ویژه‌ی ایمان دارند که آنرا با خرد خود بررسی نکرده‌اند. پس اینگونه روشنفکران هم، پیرو فکری هستند نه روشن‌اندیش، نام آنها چون کردارشان دروغ است پس نمی‌توان مسئولیت چندانی بر شانه‌ی آنها گذاشت ولی باید کاستی‌های باور آنها را به نقد کشید.

بیشتر این روشنفکران به فکر روندی هستند که بتوانند با چوب قانون، بسان کشورهای اروپا، مردم را به سویی، که فکر می‌کنند درست است، برانند. از دیدگاه آنها، اگر بیشترین مردم این چوب قانونی را پذیرفتند، دموکراسی پدیدار می‌شود و چنین شیوه‌ی را آزادی می‌خوانند. یعنی ما نخست برآوردن آرزوهای مردم را به آنها و عده می‌دهیم تا آنها آزادی خود را به ما بسپارند و با ما همراه شوند سپس که از نیروی آنها پرزور شدیم قانون‌هایی می‌سازیم که در بر گیرنده‌ی همه‌ی اجتماع هستند. در این گردانه‌ی قانونی، اساسی، دموکراسی، اروپایی و جهاتی هرکس آزاد است که به ساز ما گام بردارد یا این گردانه او را می‌چرخاند. پس دموکراسی مفهوم ویژه‌ی ندارد، اگر تبهکاران بیشترین مردم را فریب دهند پس در این دموکراسی راه برای تبهکاری آزاد است و اگر بیشترین مردم جهادگر باشند پس جهاد کردن هم رسمیت جهانی پیدا می‌کند و سوزاندن اندیشه‌ها آزاد است.

اینگونه دموکراسی آن چیزی نیست که روشنفکر در آرزویش روزشماری می‌کند. چیزی که برخی روشنفکران را به تاریکخانه‌ی عقیده‌شان کشانده شناخت نادرست آنها از بینش مردم است. اینگونه روشنفکران براین باورند که هرکسی می‌تواند آزادانه اندیشه کند پس خودش هم می‌تواند نیکی و بدی برگزیند. این باور، زمانی می‌تواند درست باشد که مردم به عقیده‌ی ایمان نداشته باشند. در سرزمینی که عقیده بر اندیشه‌ی مردم حاکم است نیکی و زشتی را عقیده آنها تعیین می‌کند نه خرد انسان. خود این روشنفکران درستی پندارهای خود را نمی‌آزمایند چون خودشان هم از عقیده‌ی پیروی می‌کنند. پیرو در پی گامهای کسی گام می‌گذارد او نه راه را و نه آرمان را می‌شناسد.

حکومت هر مردمی بازدهی بینش آنها در مورد جهان هستی است، یعنی حکومتی که بر مردم ستم می‌کند کردار ستمکاری در جهان بینی آن مردم ناپسند نیست. البته هرکس ستمی که بر او وارد می‌شود آن ستم را ناروا می‌داند ولی ستمکاری را ناروا نمی‌داند. مردمی که در دروغ پرورش یافته‌اند به کردار ستمکار هستند و همیشه هم گرفتار حکومت زور خواهند بود. چون مدنیت آنها همراه با فشار و ترس است، هرگز آزادی با ترس سازگار نیست، یعنی یا مردم در دروغ و ترس یا در راستی و آزادی بسر می‌برند.

بیشتر روشنفکران آرزومند هستند که با قانون مردم را به چشمه‌ی آگاهی برسانند، آنها براین باورند که جامعه‌شناسان و خبرگان قانونگزاران مردم خواهند بود، البته قانونگزاران آنها قانون را از کتاب‌های جامعه‌شناسی می‌شناسند. آن جامعه‌شناسان هم جامعه‌ها را از رشد ابزارهای کار و روش‌های تولید می‌شناسند و بررسی کرده‌اند. آنها کمتر به بینش مردم برخورد کرده و می‌کنند چون بررسی بینش مردم از راه دیدن دست‌آوردهای آنها بسیار دشوار است. این است که دیدگاه جامعه‌شناسان نمی‌تواند در مورد همه‌ی مردمان درست باشد چون هر مردمی، حتا با دست‌آوردهای یکسان، بینش‌های گوناگونی دارند.

مردمی که بینش آنها با عقیده‌ی آلوده شده است، روند جامعه‌ی مدنی آنها هم بر اساس همان آلودگی‌ها خواهد بود. هیچ خردمندی نمی‌تواند بدون بررسی پیوند عقیده‌ی مردمی با کردار همان مردم دگرگونی سامان آن جامعه را اندکی پیش‌بینی کند. اگر ساختار قانونی با احکام عقیده‌ی مردم همسو باشد که بهبودی در روند جامعه‌ی مدنی ایجاد نمی‌کند و اگر قانون شکاف در احکام عقیده‌ی مردم وارد کند آن قانون کاربردی نخواهد داشت.

ساختن قانون‌های باشکوه و انسانی، برای مردمی که به عقیده‌های پست و مردم ستیز ایمان دارند، نشان ناآگاهی قانونگزاران است، این قانون‌ها به زشتکاری پیروان عقیده‌ی تاخت و تاز می‌بخشد و از خشم آوری آنها نمی‌کاهد. ساختن قانون از سوی کسانی که خود به عقیده‌ی ایمان دارند به کردار بستن راه گسترش اندیشه‌های مردم باز گذاشتن راه پیشرفت آن عقیده است چون قانونگزار با ایمان تنها عقیده‌ی خود را قانون می‌داند.

نوشتن کتاب قانون با واژه‌های راست و زیبا بینش مردم را راست و زیبا نمی‌کند. می‌بینیم که کاربرد واژه‌ها و مفهوم ذهنی آنها هم به بینش مردم بستگی دارد. مفهوم درست واژه‌های راست، راستی، راستکاری در ذهن ما تا اندازه‌ی پنهان شده‌اند و این ساده‌انگاری اسلام‌دگاران ما را در سامان دادن جامعه‌ی ایران ناتوان کرده است. واژه‌ی انگلیسی "right" یا آلمانی آن "Recht" با واژه‌ی "راست یا راستی" در فرهنگ ایران برابر است که ما به نادرستی در فارسی کلمه‌ی حق را به جای right به کار می‌بریم. شاخه‌های این کلمه را هم به جای مزد یا پاداش می‌گذاریم. در کاربرد

کلمه‌ی "حق" چندان مشکلی نیست اگر مثلاً به جای "سامان راستی در مردمان" نوشته شود "حقوق بشر" البته اگر در کردار هم "حق" برابر با right می‌بود. مشکل ساز ما ایمان داشتن به اسلام است چون در اسلام حق اسم الله هم هست. این حق، یعنی الله، جهاد و کشار هم دارد این الله توفان نوح هم دارد این حق مردم را از خشم خود می‌ترساند. حق = الله با ایجاد ترس و زور مردم را به اطاعت از احکامش مجبور می‌کند.

راستی = tight چنین کارکردی ندارد، راستی میان تضادهای جامعه هماهنگی ایجاد می‌کند، راستی نمی‌تواند کسی را آزار بدهد، راستی یا جهان‌بینی همزیستی، منش راستکارن در مهرورزی، برای چرخش هماهنگ نیروهای درون جامعه است. در نمونه‌ای که در بالا آورده شده بود دیدیم که کندن چاه فاضلاب در زمین آب نوشیدنی را آلوده می‌کند ولی هر کس حق دارد در زمین خودش چاهی بکند در اینگونه برخوردها می‌تواند قانون با زور، "حق" را از مردم بگیرد یعنی با زور کسانی را مجبور می‌کند که از حق خود چشم‌پوشند. در راستی آزادی را نمی‌توان از کسی گرفت بلکه راستی میان پدیده‌های هستی هماهنگی ایجاد می‌کند تا در برخورد آنها ستم زاییده نشود. پدیده‌های هستی را آب، زمین، گیاه، جانور، هوا و انسان می‌سازند. در راستی به کردار از پیدایش ستم پرهیز می‌شود یعنی کردار انسان راست‌منش راستی است و راستکار به هیچ پدیده‌ای ستم نمی‌کند. در نمونه‌ی گفته شده، انسان پسداده‌هایی دارد که زمین، آب یا هوا را آلوده می‌کنند. چون در راستی همه‌ی پدیده‌های هستی در خور ستایش و پرستش (پرستاری) هستند، پس انسان در همپرسی راهی را پیدا می‌کند که پسداده‌های مردم به پدیده‌های هستی آزار و ستم نرسانند، یعنی از برخورد فاضلاب با آبهای زیرزمینی پیش‌گیری می‌کند.

انسان با خرد آگاهی دارد که هستی او از هستی پدیده‌های دیگر ساختار یافته است، در این بینش از هستی خود پرستاری می‌کند نه از ترس قانون یا از ترس آتش جهنم. در سامان راستی نه انسان می‌خواهد پروانه‌ی آزاداندن پدیده‌ای را بخرد و نه کسی یا قانونی چنین پروانه‌ای را می‌فروشد. انسان راستکار به آگاهی و شناخت پدیده‌های هستی نیاز دارد نه به پاسبان پدیده‌ها.

برخی یا بیشتر روشنفکران ما چون با فرهنگ ایرانیان، که هنوز ریشه‌اش در نهانخانه‌ی جان‌مان زنده است، آشنایی اندکی دارند و نیز ایمان هزارساله زمین‌ه‌ی اندیشه‌ی آنها را آلوده کرده است آنها راه بازگشایی گره کور اجتماع ما را از "از گمشده‌گان لب دریا" می‌پرسند. انسانی که خود را آزاد نمی‌داند، به دنبال فرمان سروران و برتران است، چون خرد خود را ناچیز می‌پندارد. هنگامی که چنین کسی به فرمانی، دستوری یا شیوه‌ای ایمان بیاورد، کارگزار آن فرمان و دستور است، می‌کوشد که مردم را به پیروی از آن فرمان بکشد. کسی که بینشی از خود ندارد او آزاد نیست که آزادی اندیشه را بشناسد پس چگونه می‌تواند آزادی دیگران را گرامی بدارد. قانونگزاران با ایمان ستمگران تاریخی هستند شاید هم آنها به ستمکاری خود آگاهی ندارند چون حق را در ایمان خود می‌بینند و قانون ناحق را حق می‌شمارند.

راه رسیدن مردم ایران به سامان کشورآرایی تنها از راه شناخت فرهنگ خودشان می‌گذرد و رنج شناسایی گام به گام این فرهنگ بر دوش هر روشن‌اندیش ایرانی است که با چراغ اندیشه‌ی خود چراغهای اندیشه‌ی جوانان را فروزان نماید. تا زمانی که اندیشمندان ایران از راه خرد خود تخم آزادی را در بینش مردم ایران نکارند هرگز درخت آزادی هم نمی‌روید که کسی آنرا پرورش دهد تا آیندگان میوه‌ی شیرین آنرا بچینند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de